

رویکردی به مردم سالاری دینی از زاویه‌ی نقد دموکراسی لیبرال

دکتر بهرام اخوان کاظمی*

چکیده

بحث امکان یا عدم امکان تحقق دموکراسی در جوامع دینی هم از دیرباز و هم در یکی دو سده‌ی اخیر مطرح و مورد نظر بسیاری از اندیشمندان دینی و عالمان دینی بوده است تا جایی که برخی از علمای دین و روشنفکران مذهبی موافق با دموکراسی دین سالارانه، با رویکردی درون دینی در محورهای مختلفی برای وفاق اسلام و دموکراسی تلاش داشته‌اند. محورهایی همانند:

- تطبیق فلسفه‌ی سیاسی دموکراسی با فلسفه‌ی سیاسی حکومت در

اسلام.

- پذیرفتن دموکراسی به مثابه یک نوع روش حکومت در اسلام.

و...

اما ظهور آموزه و نظام مردم سالاری دینی از پس از پیروزی

* - عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز.

انقلاب اسلامی در ایران، در واقع یکی از اشکال نقادی بومی و دینی شده‌ی دموکراسی غرب در کشور ما و جهان اسلام است که با تدوین نظری و نضج عملی این آموزه؛ دموکراسی غرب با چالشی جدید مواجه گشته است.

این مقاله از زاویه‌ی نقد دموکراسی لیبرال، رویکردی تحلیلی‌گرانه به مردم سالاری دینی دارد و...

واژگان کلیدی:

دموکراسی، دموکراسی لیبرال، دموکراسی غربی، انتقادات کلی از دموکراسی، مفاهیم حکومت و مردم، مردم سالاری دینی، آزادی، برابری، مشارکت سیاسی و...

مقدمه

دموکراسی به عنوان یک اندیشه‌ی سیاسی و نیز نوعی ساز و کار و نظام اداره‌ی جامعه، از معدود مفاهیم سیاسی دیر پای فلسفه‌ی سیاسی بوده است و به ویژه در دو سده‌ی اخیر شاهد رونق و ترویج این فلسفه و نظام سیاسی می‌باشیم. این مفهوم به مثابه یکی از استوارترین و پابرجاترین مفاهیم سیاسی در عمر طولانی خویش، تحولات و فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دیده است و به قاطعیت می‌توان گفت بشریت مدرن هنوز در استفاده از این مفهوم جنجال برانگیز و آرامش خیز؛ به اجماع نظر و توافق دست نیافته است. به قول «دیوید هلد» تاریخ اندیشه‌ی دموکراسی، بغرنج و تاریخ دموکراسی، گیج کننده است. بسیاری بر این باورند که این مفهوم، مبهم و واجد تناقضاتی چند است و نظام سیاسی مبتنی بر آن نیز دارای معایب متعددی است. اگر چه اندیشمندانی مانند «فوکویاما» با فروپاشی شوروی و تضعیف ایدئولوژی‌های رقیب دموکراسی‌های لیبرالی، معتقدند که «لیبرال

دموکراسی شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است.»

بسیاری از اندیشمندان غرب هم، دموکراسی را نظامی واجد معایب می‌دانند، اما بر این باورند که در بین سایر نظام‌های سیاسی، این شکل از حکومت؛ «کم‌عیب‌ترین» است و به همین دلیل می‌بایستی در تأسی بدان و آسیب‌شناسی آن اقدام نمود. مقاله‌ی حاضر با تأکید بر وجود ابهام‌ها و تعارض‌ها و معایبی که در دموکراسی وجود دارد، بر آن است که نمی‌توان دموکراسی را به عنوان الگوی منحصر به فرد و نهایی نظام‌های سیاسی دانست و تفکرات و آرای اندیشمندان غرب نیز مؤید این مطلب است. از سویی این واقعیت دارد که الگوی نظام دموکراسی لیبرال برای تمامی جوامع و نظام‌های سیاسی قابل تجویز نیست و این مدل با رفع نقایص اساسی خویش، می‌بایستی خصصت‌های بومی، مذهبی و فرهنگی این جوامع را کسب نماید. ظهور آموزه و نظام مردم‌سالاری دینی از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در حقیقت یکی از اشکال نقادی بومی و دینی شده‌ی دموکراسی غرب در کشور ما و جهان اسلام است و در حقیقت با تدوین نظری و نضج عملی این آموزه، دموکراسی غرب با چالشی جدید مواجه گشته و در صورت توفیق و تحقق روزافزون مردم‌سالاری دینی، این چالش‌ها از افزایش و قوت معتنا به تری برخوردار خواهد شد.

شیوه‌ها و راه‌های مختلفی برای بحث از مردم‌سالاری دینی قابل اتخاذ است؛ به عنوان نمونه می‌توان در آئین سیاسی و عملی امام علی (ع) و آرمان‌های حکومت علوی به تجسم عینی و مصادیق برجسته‌ی مردم‌سالاری دینی دست یافت؛^(۱) همچنان که می‌توان آیات و روایات

۱ - برای نمونه، رک به: بهرام اخوان کاظمی، «آرمان‌های حکومت در نهج البلاغه»،

حکومت اسلامی، شماره‌ی ۱۷، پائیز ۱۳۷۹، ص ۱۴۸ - ۱۲۹.

متعدد در این زمینه‌ها را مورد بررسی قرار داد و یا به تجربه‌ی مزبور در کشورهای اسلامی پرداخت. راه دیگری که می‌توان انتخاب نمود و طریق مختار این نوشتار؛ از این قرار است که دموکراسی لیبرال را نقد نمود و آن‌گاه با توجه به نقادی مزبور و از این زاویه‌ی آسیب شناسانه، بخشی از مدل بهینه و اسلامی دموکراسی یعنی مردم سالاری دینی را تا حدی طرح و توصیه کرد. شایان ذکر است بحث امکان یا امتناع تحقق دموکراسی در جوامع دینی، از دیرباز و حتی در یکی دو سده‌ی اخیر همواره مطرح بوده و اندیشمندان بسیاری در این زمینه به ارائه‌ی نظر پرداخته‌اند. از جمله برخی از روشنفکران مذهبی و روحانیون موافق با دموکراسی دین سالارانه، با رویکردی درون دینی در چند محور زیر برای وفاق اسلام و دموکراسی تلاش داشته‌اند:

۱. سازگاری و بدیل یابی نهادها و کنش‌های دموکراتیک موجود فعلی، با نهادهای مدنی صدر اسلام (همانند شورا، بیعت و...).
۲. انطباق فلسفه‌ی سیاسی دموکراسی با فلسفه‌ی سیاسی حکومت در اسلام.
۳. مشروط و محدود کردن دموکراسی غربی و تلقی آن به مثابه زیر مجموعه‌ای از آیین اسلام و مندرج در آن.
۴. پذیرفتن دموکراسی به مثابه یک نوع روش حکومت در اسلام.
۵. تأویل مجدد مفاهیم دموکراتیک در سنت اجتهادی و تحلیل زبانی اسلام.

از شارحان برجسته‌ی این نظریات نزد اهل سنت، می‌توان به کواکبی، عبده، حسن‌البناء و درمیان شیعیان به علامه نائینی اشاره داشت. این در حالی است که اشخاصی مانند ابوالاعلی مودودی و منیرالحسینی به شدت با هر گونه چارچوب نظری تبیین دموکراتیک حکومت دینی مخالفت ورزیده‌اند. امام خمینی (ره) نیز در باب دموکراسی غربی و نوع اسلامی آن، آرا و

اندیشه‌های مبسوطی ارائه نموده‌اند. از جمله ایشان با فراست کامل معتقد به ابهام، تغیر و تلون مفهوم و رژیم دموکراسی بوده‌اند و با لحاظ برتری و وضوح اسلام و حکومت اسلامی نسبت به این نحله‌ی فکری و شکل حکومتی، نوع غربی آن را نفی می‌نمودند. به باور امام (ره)، پدیده‌ی دموکراسی و آزادی‌های غربی، پدیده‌ای مصنوع، دست ساز، سیال و در راستای منافع غربی‌ها است، که همواره و فریبکارانه این واژگان را به نفع خود تأویل و تفسیر می‌کنند و بدین ترتیب، ایشان هم منتقد اصل و اساس دموکراسی غربی بوده و هم رژیم‌های دموکراتیک غربی را از واقعیت دموکراسی اصیل بیگانه می‌شمردند و آنها را منطبق با آرمان‌های مورد ادعای فلسفه‌ی دموکراسی نمی‌دانستند. باور امام (ره) بر مبنای تحقق دموکراسی اصیل در جامعه‌ی دینی است و بارها ایشان برتری حکومت اسلامی را بر دموکراسی یادآور شده و آن را دموکراسی درست و حقیقی خوانده‌اند و بر جامعیت و کمال حکومت اسلامی پای فشرده‌اند.

در هر حال مقاله‌ی حاضر در پی تبیین ناشایستگی‌های دموکراسی لیبرال غربی، سعی دارد زاویه‌ای گشوده تا از منظر آن، به مردم سالاری دینی بنگرد و پیراستنی‌ها و زینبندگی‌های لازم آن را به گونه‌ای مختصر بیان نماید.^(۱)

- سیری در مفهوم و مبانی دموکراسی

دموکراسی کلمه‌ای یونانی است و کاربرد اجتماعی و سیاسی آن به معنای «حاکمیت مردم» یا «حق همگان برای شرکت در تصمیم‌گیری در امور

۱ - برای اطلاع بیشتر رک به: بهرام اخوان کاظمی، «دموکراسی و آزادی از دیدگاه امام خمینی»، دانشگاه اسلامی، شماره‌ی ۹ و ۱۰، تابستان و پائیز ۱۳۷۸، ص ۹۱ - ۷۲.

همگانی» از نیمه‌ی دوم قرن پنجم قبل از میلاد، از آتن آغاز شد. دموکراسی یا حکومت مردم سالاری که در متون کلاسیک «حکومت مردم بر مردم و برای مردم» تعریف شده است؛ تلفیقی از دو لفظ یونانی (Demos) به معنای عامه‌ی مردم و (Kratos) به معنای قدرت، حکومت، اداره‌ی امور و حاکمیت است که امروزه به نام حاکمیت یا آرای مردم از آن نام برده می‌شود. با وجود تعاریف متعدد در دموکراسی، در واقع مشارکت سیاسی شهروندان برای اتخاذ تصمیم، مفروض اساسی دموکراسی و تعریف آن است، ولی عمدتاً سه اصل آزادی، برابری و مشارکت در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی را به عنوان مبانی دموکراسی ذکر می‌کنند و برخی هم این اصول را شامل سه اصل ۱- مشروعیت، ۲- برابری، ۳- آزادی و تبعات آن می‌دانند.

برخی در دیدگاهی گسترده‌تر اصول اساسی دموکراسی را این‌گونه تعبیر نموده‌اند: «نشأت گرفتن قدرت و قانون از اراده‌ی مردم، آزادی افکار عمومی و اتکای حکومت به آن، وجود مکانیسم‌های مشخص برای ابراز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی، اصل حکومت اکثریت عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی، مشروط به وجود تساهل و مدارای سیاسی، محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی، تکثر و تعدد گروه‌ها و منافع ارزش‌های اجتماعی، امکان بحث و گفتگوی عمومی و مبادله‌ی آزاد افکار درباره‌ی مسائل سیاسی، قوت جامعه‌ی مدنی، اصل نسبیت اخلاقی و ارزشی، تساهل نسبت به عقاید مختلف و مخالف، برابری سیاسی گروه‌های اجتماعی از لحاظ دسترسی به قدرت، امکان تبدیل اقلیت‌های فکری به اکثریت از طریق تبلیغ نظرات گروهی، استقلال قوه‌ی قضاییه در راستای تأمین و تضمین آزادی‌های مدنی افراد و گروه‌ها، تفکیک قوا یا استقلال حداقل سه قوه از یکدیگر و امکان

ابراز مخالفت سازمان یافته و وجود اپوزیسیون قانونی»^(۱)

البته پیچیدگی، گستردگی و مبهم بودن معنای دقیق دموکراسی و اصول آن، مشکلاتی را نیز در تعیین انواع آن ایجاد نموده و باعث تقسیم بندی‌های متفاوت و متکثر از این اصطلاح شده است.

- انتقادات عمومی از دموکراسی

نقد دموکراسی دارای پیشینه‌ای طولانی است، تا جایی که افلاطون و ارسطو نیز از منتقدین شدید آن بوده‌اند^(۲)، اما به طور کلی از دموکراسی دو دسته ایراد گرفته‌اند. انتقادات دسته‌ی اول راجع به اصل و اساس دموکراسی است. خرده‌گیران از این دست، ضد دموکراسی هستند. دسته‌ی دیگر برخلاف گروه اول، می‌گویند که به ندرت می‌توان رژیم دموکراتیکی پیدا کرد که منطبق با ایده آل و تئوری دموکراسی باشد. این دسته پیشنهادهایی می‌کنند که متضمن راه‌حل‌هایی نیز هست.

مطالعه‌ی تاریخ نشان می‌دهد که محققان متوالیاً و به تناوب، برخی موضع اول و بعضی رویه‌ی دوم را اختیار کرده‌اند. ما در این بخش به ویژه به تأمل درباره‌ی استدلال‌ات مربوط به دسته‌ی اول می‌پردازیم:

۱ - حسین بشیریه، «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های قرن بیستم، اندیشه‌های لیبرال - دموکراتیک»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، مرداد و شهریور ۷۴، شماره‌های ۹۶ - ۹۵، ص ۴۱.

۲ - برای نمونه ر.ک به:

- حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۷، ص ۲۴.

- دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، انتشارات روشنگران، ۱۳۶۹،

ص ۱۷.

اغلب منتقدین این گروه انسان‌های سرشناسی هستند. به نظر آنان دموکراسی قلمرو تفرقه و تشتت و بی‌ثباتی و نیز عرصه‌ی دیکتاتوری اکثریت و باعث بی‌مایگی و کم‌استعدادی است. رژیم‌های مبتنی بر حزب بازی، وحدت ملی را ضایع می‌کند و یک نوع حالت جنگ داخلی به وجود می‌آورد که گاه این جا و گاه آنجا را به آتش می‌کشد. انتخابات و پارلمان بازی باعث می‌شود که افراد کم‌هوش میان مایه به قدرت برسند. چون تعداد کسانی که در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کنند زیاد است، بازی سیاسی در کشمکش افراد برای تأمین منافع شخصی خلاصه می‌شود و این امر خود سبب افزایش عوام فریبی می‌گردد که نتیجه‌اش فراموش شدن منافع عمومی است. از دید این منتقدین؛ دموکراسی الزاماً به هرج و مرج و لذت‌جویی توده‌ها و یک مشت مساوات‌جویی مادی منجر می‌شود و مفهوم نفع عام به یک مفهوم مبتذل تبدیل می‌گردد و معلوم می‌شود که «قلمرو آزادی» چیزی جز قلمرو ماده و مقدار و کمیّت نیست. (۱)

- مبهم بودن ماهیت و مبانی دموکراسی

همان‌طور که در مباحث پیشین اشاره شد یکی از معایب بزرگ دموکراسی، ابهام در تار و پود، اصول و مبانی و ماهیت آن است. تنوع و تکثر انواع دموکراسی‌ها، مانع ایجاد وحدت نظر در بسیاری از اساسی‌ترین مفاهیم این اصطلاح گردیده و بعضاً به تعارض‌های موجود در آن دامن زده است. به عنوان نمونه گفته می‌شود که دموکراسی در سه مفهوم متفاوت

۱- برای اطلاع بیشتر رک به: سلسله مقالات آئن دوینوا پیرامون موضوع دموکراسی، ترجمه بزرگ نادراد، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، از شماره‌های ۶۹ الی ۷۸، مورخ خرداد و تیر ۱۳۶۲، تابهنم و اسفند ۱۳۷۲.

«حکومت اکثریت»، «حکومت قانون» و «تعدد گروه‌های قدرت» بکار رفته است. به عقیده‌ی برخی «میان این سه برداشت، تعارضاتی وجود دارد که موجب ابهام در معانی دموکراسی شده و همین ابهام، زمینه‌ی تعبیر گوناگون از دموکراسی در قرن بیستم را فراهم آورده است.»^(۱)

«دموکراسی مفهومی پیچیده و چند بُعدی است و ابهامی که در معنای آن وجود دارد، ناشی از تأکیدی است که صاحب نظران و هواداران دموکراسی بر وجود خاصی از آن می‌کنند... این که حکومت‌های گوناگون خود را دموکراتیک می‌خوانند به دلایلی، چندان شگفت آور نیست، زیرا سنت اندیشه‌ی دموکراتیک بسیار گسترده و مشحون از اندیشه‌های متفاوت و حتی متعارض درباره‌ی مبانی پیدایش نهاد انسان، کار و ویژه‌های حکومت و غیره است.»^(۲)

در توضیح ابهام دموکراسی مثال زیر روشن کننده است؛ مثلاً «حکومت به وسیله‌ی مردم» شاید مفهومی عاری از ابهام به نظر آید، اما ظواهر همیشه گمراه کننده‌اند و تاریخ اندیشه‌ی دموکراسی پیچیده و حاکی از دریافت‌های متضاد است. عرصه‌های عدم توافق، بسیار گسترده است و در واقع هر یک از اجزای عبارت، دشواری‌های مربوط به تعریف را به همراه دارد. «اندرو وینسنت» در این باره می‌نویسد:

«مشکل دیگر اندیشه‌ی حاکمیت مردم این است که چه کسی یا کسانی به عنوان مردم به حساب می‌آیند. چنین کسانی برحسب نظریه‌ی آزاده‌ی عمومی، کل مردم هستند، اما ممکن است

۱- بشیریه، پیشین.

۲- همان، ص ۴۲.

مجموعه‌ای از نمایندگان و یا رأی دهندگان به عنوان مردم تلقی شوند. البته در طی یک قرن و نیم گذشته رأی دهندگان یا افراد حائز شرایط رأی دادن در حال تحول و تغییر بوده‌اند. به عبارت دیگر تعریف مردم پیوسته در حال دگرگونی بوده است.^(۱)

باید پرسید واژه‌های «حکومت»، «حکومت به وسیله مردم» و «مردم» به چه معنا است؟ اگر فقط از این موجود در واژه‌ی «مردم» آغاز کنیم این سؤال‌ها قابل طرحند:

چه کسانی را باید «مردم» قلمداد کرد؟

چه نوع مشارکتی برای آنها در نظر گرفته شده است؟

شرایط مفروض برای هدایت به مشارکت کدامند؟

واقعیت آن است که انواع دموکراسی‌ها هنوز نتوانسته‌اند پاسخ‌های قطعی به این سؤال بدهند تا جایی که دیوید هلد در این باره می‌گوید:

«کوشش به منظور محدود کردن معنای «مردم» به گروه‌های معینی از آنها، از قبیل صاحبان دارایی، سفیدپوستان، مردان تحصیل کرده، صاحبان مشاغل و مهارت‌های ویژه، بزرگسالان و فقط مردان، سابقه‌ای دیرینه دارد. همچنین درباره‌ی آنچه «حکومت» به وسیله‌ی «مردم» قلمداد می‌شود، در قالب دریافت‌ها و مباحث گوناگون، داستان‌سرایی می‌شود.»^(۲)

بسیاری دیگر از شارحین دموکراسی مانند آنتونی آریلاستر به صراحت اذعان داشته‌اند که دموکراسی غربی هیچ نوع معنای دقیق و مورد توافقی

۱ - اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران، نشر، ۱۳۷۱، ص ۷۱.

۲ - هلد، پیشین، صص ۱۶ و ۱۵ و ۱۴.

ندارد و پرسش از چیستی معنای دموکراسی، تردیدپذیر و دارای برداشت‌های متفاوتی است که قانع‌کننده نیست.

تعارض بین اصل آزادی و اصل برابری

یکی از مهمترین تعارض‌هایی که در فلسفه‌ی سیاسی غرب و اندیشه و نظام دموکراسی مطرح بوده و هست، تعارض بین دو اصل آزادی و برابری است، که دو اصل از سه اصل مشترک دموکراسی‌هاست. تبیین این تعارض بسیار ساده و از این قرار است که اگر همه‌ی مردم برابر شمرده شوند، آزادی آنها به خطر خواهد افتاد، زیرا ایجاد برابری محتاج مداخله‌ی دولت در زندگی افراد و تجدید آزادی‌های (منفی) آنهاست و اگر همه‌ی مردم آزاد گذارده شوند، خواه ناخواه برابری افراد به خطر می‌افتد، زیرا عموم افراد به واسطه‌ی اختلاف‌هایی که در ثروت و قدرت و مانند آن دارند پس از مدت کوتاهی سعی در برتری جویی نسبت به سایرین می‌نمایند. به هر حال اکثر اندیشمندان متفق القولند که این دو غایت عظیم دموکراسی، به طور کامل قابل جمع با هم نبوده و تا حدود زیادی با یکدیگر تنافر دارند.

در قرن بیستم، بیشتر لیبرال‌های راست گراماند فریدریش هایک، رابرت نوزیک و میلتون فریدمن؛ برابری را محلّ آزادی و غیرقابل جمع با آن می‌دانند و سخن گفتن از «عدالت اجتماعی» را در جامعه، مرکب از افراد آزاد، موجب پیدایش قدرتی برتر و سلب آزادی انسان‌ها می‌شمارند. برخی از اندیشمندان دموکراسی برای فرار از تعارض همگرایی آزادی و برابری، همایش این دو عنصر اصلی را مربوط به دموکراسی‌های قدیمی و در عرصه‌ی نظری دانسته‌اند.

- صوری بودن اصل برابری در دموکراسی

گفته شد که اصل برابری یکی از سه اصل مشترک دموکراسی‌ها بوده و می‌باشد؛ اما آنچه واقعاً در این شیوه‌ی حکومتی پذیرفته گردید، مساوات اسمی بود که در زیر لوای آن بر بسیاری از نابرابری‌های واقعی در جامعه سرپوش گذاشته شد و برابری در دموکراسی به برابری در شانس و فرصت محدود گردید.

به عبارت دیگر، دموکراسی نه به معنی برابری انسان‌ها، نه به معنی برابری ثروت و نه به معنای همسانی وضع و حال مردم است؛ بلکه بر مبنای برابری صوری شهروندان در مقابل قانون و فرصت یکسان آنان، برابری‌هایی به وجود می‌آورد که در همه‌ی جوامع تحول یافته، شرط توسعه و ضرورت وجودی آنهاست. هدف دموکراسی، ایجاد فرصت برای برابر شدن افراد نیست بلکه کارش این است که فرصت برابر به آدم‌ها بدهد تا نابرابر باشند.

- محدودیت‌ها و موانع مشارکت سیاسی برابر، در دموکراسی لیبرال در قرن بیستم خطرات تازه‌ای مفهوم دموکراسی کلاسیک را تهدید می‌کند که از خطر استبداد اکثریت کمتر نیست و در حقیقت موجب تحولی در معنای دموکراسی شده است. واقعیت اقتصاد سرمایه‌داری، بی‌شک در عمل محدودیت‌هایی بر حق مشارکت سیاسی ایجاد کرده و می‌کند.

گرچه در دموکراسی‌های امروزی حق رأی بلا شرط شده و حق انتخاب احزاب سیاسی مختلف وجود دارد. لیکن چنین حقوقی ضامن «برابری فرصت‌های» عملی در مشارکت اجتماعی و سیاسی نبوده است. متغیرهای گوناگون چون سطوح مختلف درآمد آموزش شهرنشینی، حاشیه نشینی و غیره، در میزان مشارکت سیاسی و نابرابری آن در بین عموم مردم مؤثر بوده است.

- انتقادهای وارد بر رژیم نمایندگی

بیشترین انتقادات حقوقی از دموکراسی از «رژیم نمایندگی» به عمل آمده است. این انتقادات بسیار گسترده است و نمی توان به همه‌ی آنها اشاره کرد. مثلاً ناقدین می گویند رژیم نمایندگی و آزادی در دموکراسی، فقط محدود به زمان انتخاب نمایندگان می شود و پس از انتخابات، مردم به کناری گذاشته می شوند. به گفته‌ی میخلز: «رأی دهنده همراه رأی، حاکمیت و حقوق سیاسی خود را به داخل صندوق می اندازد و نمایندگی چیزی جز قبولاندن اراده‌ی خود به عنوان اراده‌ی جمع نیست. بر این مبنا هیچوقت منتخبین، نماینده‌ی واقعی رأی دهندگان نیستند و در حقیقت رژیم نمایندگی یک توهم حقوقی بیش نیست و اساساً دو طرف قراردادی وجود ندارد که بتوان صحبت از یک قرارداد اجتماعی با مبنای حقوقی به میان آورد. در اغلب موارد، رأی دهندگان به تعبیر «جیوان سارتوری»: «نمی دانند که چرا و به چه چیزی رأی می دهند و معمولاً آرای اکثریت نارسایی از رأی دهندگان پیروز می شود که در واقع تنها اقلیتی از کل جمعیت را تشکیل می دهد.»^(۱)

از دیگر معایب رژیم نمایندگی آن است که در انتخابات مبتنی بر اکثریت، قوت و شدت عقاید ابراز شده منعکس نمی شود. رأی انتخاب کننده‌ی میانه رو و معتدل، برابر است با رأی انتخاب کننده‌ی مصمم و انتخاب کننده‌ی متعهد و مبارز. غیب دیگر آن است که گاهی رأی دهنده به فرد مرجح خود رأی نمی دهد، بلکه علیه کسی که بیشتر از او نفرت دارد رأی می دهد.

- تضاد بین اراده‌ی همگانی و آزادی‌های فردی

منتقدین دموکراسی معتقدند که یکی از تضادهای اصولی در دموکراسی، تضاد بین اراده‌ی همگانی (دموکراسی) و آزادی‌های فردی و اجتماعی است.

اغلب اتفاق می‌افتد که دو مفهوم آزادی و دموکراسی یکی انگاشته شده و بدون توجه به معانی حقیقی کاملاً متفاوتشان، به جای هم استعمال می‌شوند. بعضی از متفکران چون «روسو» و اغلب سوسیالیست‌ها به پیروی از این فیلسوف فرانسوی، آزادی را تنها در چارچوب یک دموکراسی واقعی میسر می‌دانند. در حالی که از دیدگاه فیلسوفان آزادیخواه، دموکراسی و آزادی دو مفهوم متفاوت و در بعضی موارد احیاناً متضاد است. از نظر «هایک» نقطه‌ی تلاقی آزادی و دموکراسی اینجاست که در نظام آزاد همه در برابر قانون برابرند، این برابری خواه ناخواه به این درخواست دموکراتیک منجر می‌شود که همه به تساوی، خواهان مشارکت در ایجاد قوانین باشند؛ اما مسأله‌ی اساسی برای طرفداران آزادی عبارتست از محدود کردن قدرت جبری هر حکومتی، چه دموکراتیک چه غیر آن؛ در حالی که دموکرات‌های جزم‌گرا تنها یک محدودیت برای حکومت قائلند و آن عقیده‌ی جاری اکثریت است. «هایک» می‌نویسد:

«تفاوت بین این دو آرمان (آزادی و دموکراسی) وقتی به وضوح آشکار می‌شود که مفهوم مخالف هر کدام را معین کنیم؛ مفهوم مخالف دموکراسی عبارت است از حکومت مقتدر (خودرأی) و مفهوم مخالف آزادی، حکومت توتالیتر است. هیچ یک از این دو سیستم ضرورتاً نافی مخالف دیگری نیستند، یعنی دموکراسی می‌تواند دارای قوای توتالیتر باشد و از سوی دیگر

حکومت مقتدر خودرأی را می توان تصور نمود که طبق اصول آزادی عمل می کند.»^(۱)

- تعارض روش های وصول به دموکراسی با مبانی دموکراسی

منتقدین، «روح» و «ماده» دموکراسی را با یکدیگر متعارض و متنافر می دانند. مسأله‌ی مشروعیت وسایل مورد استفاده برای رسیدن به هدف های مطلوب، که در واقع به مسأله‌ی حدود مفهوم «قانونیت» باز می گردد، از دیر باز موضوع بحث و جدل بوده و این پرسش مطرح می شده است که آیا برای وصول به هدف های عالی «دموکراسی» می توان وسایلی به کاربرد یا راه هایی در پیش گرفت که دموکراتیک نباشد؟

«سن ژوست» می گفت: «به دشمنان آزادی، آزادی ندهید». امروزه نیز هرگونه تبلیغ سیاسی در جوامع غربی از همین اصل «سن ژوست» سرمشق می گیرد: «بسیاری از «لیبرال ها» آزادی بیان و عقیده را برای هرکسی به رسمیت می شناسند، تنها به این شرط که در مورد ایدئولوژیکی معتاد مألوف آنان تردیدی پیش نیاید.»^(۲)

امروزه ملاحظه می شود که به تناوب در کشورهای لیبرال دموکراسی؛ نخبگان از شیوه های غیر دموکراتیک، آنارشستی و حتی فاشیستی و عوام فریبانه، با بهره گیری از عناصر مدرن عصر ارتباطات، در جهت وصول به حاکمیت سود می جویند. ناگفته نماند که فیلسوف پر آوازه‌ی لیبرال دموکراسی نیز با قائل شدن به اباحی گری، معتقد است که دموکراسی را ولو

۱ - موسی غنی نژاد، «ظهور اندیشه‌ی آزادی و پیوند آن با اقتصاد سیاسی» اطلاعات

سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۹۰ - ۸۹، بهمن و اسفند ۱۳۷۳، ص ۱۲.

۲ - آلن دوینوا، «دموکراسی، حاکمیت مردم و پلورالیسم»، ترجمه‌ی بزرگ نادر راد، اطلاعات

سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۷۴ - ۷۳ مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۲۸.

با توسل به شیوه‌های زور و خشونت باید استوار نگاه داشت و این خود اجتماع نقیضین است و جای شکی باقی نمی‌گذارد که مقوله‌ی دموکراسی با تناقض‌های بسیاری روبرو است و از مسیر اصلی منحرف شده است. پوپر می‌نویسد:

«جامعه‌ی باز (دموکراسی) ممکن است نه تنها از جانب جباران و اقلیت‌ها، بلکه از سوی اکثریت نیز آسیب ببیند؛ بنابراین به حق می‌توان در برابر اکثریت‌ها از جامعه‌ی باز و نهادهای آزاد دموکراتیک دفاع کرد. چه بسا مردم فریبان و مستبدینی که به شیوه‌های خاص خود، اکثریت توده‌های مردم را همراه خویش ساخته و به نام حمایت مردمی، جامعه‌ی باز و نهادهای دموکراتیک را از بین برده‌اند. البته شرط اصلی جامعه‌ی باز تساهل سیاسی است، با این حال تساهل نسبت به گروه‌هایی که ضد تساهل دموکراتیک هستند به بنیاد جامعه‌ی باز آسیب می‌رساند. بنابراین، در صورت لزوم و وجود تهدیدات خطر، باید دشمنان تساهل و هواداران خشونت را سرکوب کرد.»^(۱)

- صوری بودن اصل تفکیک قوا در دموکراسی

دموکراسی‌های مدرن مدعی‌اند که یکی از اسلوب‌های اساسی - که آزادی و برابری شهروندان را در مقابل هیمنه و قدرت دولت و حکومت حفظ می‌کند - اصل تفکیک قواست و آن ساز و کار است که برای جلوگیری از بدل شدن حکومت اکثریت به دیکتاتوری و جلوگیری از سوءاستفاده از

۱ - حسین بشیریه، «اندیشه‌های لیبرال دموکراتیک، لیبرالیسم کارل پوپر»، اطلاعات

سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۰۲ - ۱۰۱، بهمن و اسفند ۷۴، ص ۸۴.

قدرت در نظر گرفته شده است.

منتقدین دموکراسی بر این ادعاوند که در عمل، اصل تفکیک قوا دو معضل را برای دموکراسی‌های غربی پیش آورده است. اول آن که تقسیم کامل این سه قوه از یکدیگر عملاً امکان‌پذیر نیست و عملاً در رژیم‌هایی که گرایش بر این بوده که سه قوه کاملاً از یکدیگر منفک باشد، اختلالات فراوانی بروز کرده و گاه نظام را فلج و دچار عدم کارایی نموده است.

همچنین به طریق اولی، ایجاد موازنه‌ی کامل بین سه قوه امکان‌پذیر نیست و همیشه قدرت یکی از دو قوه‌ی مجریه و مقننه بر دیگری می‌چربد. به همین دلیل نیز تفاوت‌هایی بین دموکراسی‌های غربی در کشورهای مختلف به وجود آمده است. بسته به این که قوه‌ی مقننه بر قوه‌ی مجریه بچربد یا برعکس، رژیم را پارلمانی یا ریاستی می‌نامند که هر یک از آنها نیز معایبی دارد. به عنوان نمونه، عدم ثبات حکومتی در رژیم‌های پارلمانی مانند جمهوری سوم فرانسه، کشور را با مشکلاتی روبه‌رو نمود، به همین دلیل در جمهوری پنجم فرانسه سعی شد که قوه‌ی مجریه را از تابعیت قوه‌ی مقننه برهانند که در نتیجه بر اقتدار قوه‌ی مجریه افزوده شد، به گونه‌ای که قوه‌ی مقننه از تجاوزات قوه‌ی مجریه، مصون نماند. همچنین اختیار انحلال مجلس یا مراجعه به همه‌پرسی از جمله مواردی است که وضع قوه‌ی مقننه را در مقابل قوه‌ی مجریه متزلزل می‌سازد.

دوم این که با وجود احزاب سیاسی و مسأله‌ی اکثریت، چگونه می‌توان قوای سه‌گانه - را که همه در دست حزب حاکم قرار می‌گیرد - از هم منفک دانست. برای مثال، در انگلستان که به نظام پارلمانی شهره است، برای مدتی اصل تفکیک قوا در عمل بی‌معنا بود. فقط در سال‌های اخیر به دلیل قدرت گرفتن نسبی احزاب کوچک از یک طرف و افزایش تمردهای حزبی از طرف

دیگر مشاهده می شود که پارلمان می تواند حتی بر ضد حزب حاکم نیز وارد عمل شود.

- امکان خطا و عدم صلاحیت اکثریت در تصمیم گیری های سیاسی

به عقیده ی بعضی، خرده هایی که نقادان امروز به دموکراسی گرفته اند از یکی بیشتر نیست و آن انتقاد از «قانون اکثریت» است. این که هر کس با رأی برابر در امور دولت شرکت کند، کار درستی به نظر می آید، اما همین کار می تواند خطرناک هم جلوه کند، زیرا صلاحیت همه برابر نیست. به بیان ساده تر، این درست همان مخصصه ای است که کلیه ی دموکراسی ها گرفتار آن هستند. نتیجه ی مستقیم امر رأی گیری، در واقع به منزله ی اخذ تصمیم توسط اکثریت است. از این رو تصور اینکه مرجعیت و اقتدار (اتوریت)، که امری کیفی است، بتواند از اکثریت، که امری کمی است، صادر شود، باور صادقی نیست زیرا این تصور که اکثریت حقیقت را می گوید، بلافاصله انتقاد دیگری را پیش می آورد دائر بر این که کمیت نه تنها کیفیت را نمی سازد بلکه اغلب، آن را ضایع می کند.

پس می توان نتیجه گرفت که صلاحیت و بصیرت و تدبیر داشتن اکثر مردم در کار سیاست امری تردید پذیر است و نمی توان بر صحت همیشگی آن تأکید نمود و اساساً قاعده ی اکثریت یک تکنیک از تکنیک های مختلف برای شناختن آرای مردم است و حتی اکثریت مردم و اراده ی مردم را نمی توان امر واحدی شمرد و اصل اکثریت، متعارض با مفهوم دموکراسی است، چون خواه ناخواه در بسیاری از دموکراسی ها با به کرسی نشستن نظر اکثریت، نظرات اقلیت ها و حقوق آنها در مشارکت و تصمیم گیری سیاسی، پایمال و یا تحدید می شود و تقلیل می یابد.

- دموکراسی و امکان بروز استبداد اکثریت

در نقد دموکراسی گفته‌اند که استبداد دموکراتیک توده‌ها و افکار عمومی به همان اندازه با آزادی‌های فردی و جمعی تضاد دارد که استبداد فردی، زیرا تن دادن به نظر اکثریت، متضمن خطر استبداد بالقوه است، از سوی دیگر دموکراسی، اندیشه‌ی «قدرت مطلقه» را دور نمی‌اندازد، فقط این نظریه را نمی‌پذیرد که قدرت وجه امتیاز یک نفر باشد. دموکراسی همچنین «قانون حاکمیت قوی‌تر» را منکر نمی‌شود، زیرا «اصل اکثریت» نوعی قانون است که حق را به طرف نیرومندتر می‌دهد؛ بنابراین، علت پیروزی افراد از «اکثریت» الزاماً این نیست که اکثریت حق دارد و معرّف حقیقت است بلکه به این علت است که اکثریت زور بیشتری دارد. بدین ترتیب دموکراسی نیز مصون از استبدادگرایی نیست.

یکی از راه‌های علاج این ایراد آن است که هوادار دموکراسی مبتنی بر «اکثریت مؤثر» بود، نه «اکثریت عددی یا کمی». اکثریت مؤثر شامل کسانی است که در خصوص غایات حکومت آگاهی کامل و وحدت نظر داشته و یا اکثریت «جامعه‌ی سیاسی» را تشکیل می‌دهند.^(۱)

- خطر فریب افکار و آراء عموم و نفوذپذیری آن

این که رأی مردم در نظام دموکراسی تا چه حد تعیین‌کننده‌ی اصلی در عرصه‌های سیاست است، جای جدل‌های فراوانی را باز می‌گذارد؛ مثلاً این سؤال به کرات طرح می‌شود که رأی مردم و نتیجه‌ی انتخابات تا چه اندازه منعکس‌کننده‌ی اراده‌ی واقعی مردم است؟ تبلیغات و در امان نبودن

۱ - برای مطالعه بیشتر رک به: حسین بشیریه، «نسل قدیم لیبرال دموکراتهای قرن بیستم»:

اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره‌ی ۱۰۰-۹۹، آذر و دی ۱۳۷۴، صص ۲۹، ۳۱، ۳۲.

رأی دهندگان از خطر فریب و نفوذ، عضویت در ماشین‌های بزرگ سیاسی - اصطلاحی که «ماکس ویر» در مورد احزاب سیاسی بکار می‌برد - و حق انتخاب محدود بین چند حزب، تا چه حد به فرد امکان می‌دهد خواست واقعی خود را از طریق رأی منعکس کند؟ این سؤالی است که هنوز پاسخ قطعی بدان داده نشده است. علاوه بر آن، امروزه مسأله‌ی خودداری قشر بزرگی از شهروندان از شرکت در انتخابات نیز مطرح است.

- دموکراسی نخبه‌گرا مانعی بر سر راه مشارکت واقعی مردم

وجود الیت‌های (نخبگان) سازمان یافته و نیرومند در دموکراسی‌های امروز، موانعی بر سر راه مشارکت واقعی عمومی در زندگی سیاسی به وجود آورده است، تا جایی که برخی از نظریه‌پردازان معاصر همانند رابرت دال، دموکراسی را اصولاً چیزی بیش از تعدد و رقابت نخبگان به شمار نمی‌آورند. از دید وی «دیکتاتوری حکومت یک اقلیت و دموکراسی یا پولیارشی، حکومت چند اقلیت است...»^(۱)

«ربرت میخلز» نیز با نظریه‌ی قانون الیگارشسی آهنین، به توصیف حکومت‌ها و از جمله نظام دموکراسی نخبه‌گرای پرداخته و جوامع را محکوم به قبول حکومت «اقلیت متنفذ» دانسته است. کنترل الیت‌ها (نخبگان) بر تصمیم‌گیری سیاسی در دموکراسی معاصر مانع از توسعه‌ی برابری اجتماعی و اقتصادی نیز شده است. بدین سان، مفهوم قدیمی دموکراسی اکثریتی، جای خود را به دموکراسی الیستیستی داده است. در دموکراسی نخبگان، آزادی فردی و حکومت اکثریت و برابری به عنوان درونمایه‌ی دموکراسی کلاسیک، جای خود را به دموکراسی به عنوان روش

و شیوه‌ای برای تشکیل رهبریت سیاسی می‌دهد. پلورالیست‌های معاصر، دموکراسی را در عمل چیزی بیش از فعالیت و رقابت چندین الیت نمی‌دانند. آنان نظرات دموکرات‌های رادیکالی چون ژان ژاک روسو در این مورد که «صدای مردم صدای خداست» و «اقلیت همیشه اشتباه می‌کند» را ایده‌آلیستی می‌شمارند.

از دیدگاه دموکراسی‌نخبه‌گرای امروزی، دموکراسی نه حکومت اکثریت و توده‌ها بلکه حداکثر وسیله‌ای برای مشورت با اکثریت و حفظ منافع اقلیت‌هاست. فهم مردم برای رسیدگی به امور پیچیده کافی نیست؛ نقش آنان تنها باید رضایت دادن باشد نه حکومت کردن، دموکراسی از این دیدگاه وقتی تحقق می‌یابد که حکومت از خواست‌ها و تقاضاهای مستقیم توده‌های مردم مصون باشد.

بدین سان، نظریه‌پردازی درباره‌ی دموکراسی در قرن بیستم‌گرایش «ضد اکثریتی» پیدا کرده است.

- نشانه‌های بحران و انحطاط دموکراسی لیبرال در قرن بیستم

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰، کشورهای پدیدآورنده‌ی صنعتی از جمله اغلب کشورهای اروپای غربی، وارد مرحله‌ای از پیشرفت شدند که از دید هواداران لیبرال دموکراسی؛ دوران سعادت و رفاه اقتصادی! و از نظر سیاسی؛ دوران حکومت عقل، مدیریت، تخصص و پایان گرفتن تنش‌های سیاسی - اجتماعی و از دید منتقدین لیبرال دموکراتیک؛ دوران اسارت و از خودبیگانگی انسان و در نتیجه، بی‌تفاوتی انسان‌ها به مسائل سیاسی و امور عمومی و از بین رفتن مشارکت آگاهانه و بالتبع پوچی و زوال درونی این نظام‌ها بود.

امروزه در نظام‌های لیبرال دموکراسی، مشارکت افراد در امور سیاسی،

ضعیف و محدود و یا بی محتوا و صوری؛ و با بی تفاوتی توده‌ها همراه شده است. روند «اتمی شدن»^(۱) جوامع صنعتی و تنهایی انسان، نتیجه‌ی منطقی ایدئولوژی زدایی، رفاه و دیوان سالاری و سکولاریسم افراطی این نظام است.

امروزه لیبرال دموکراسی علاوه بر انعزال سیاسی توده‌ها، با کاهش قدرت پارلمان، تبدیل احزاب به بنگاه‌های تجاری، کاهش نقش اپوزیسیون و بسترسازی مناسب برای ظهور توتالیتریزم مواجه است و بی دلیل نیست که عده‌ای صحبت از «فروپاشی الگوی اجتماعی دموکراتیک»^(۲) می‌نمایند. از سوی دیگر اعتقاد به نسبیت اخلاق و انسان‌مداری، به وضعیت بحران‌های لیبرال دموکراسی دامن زده است. به قولی:

«آن‌گاه که مردم باور خود را نسبت به اصول اخلاقی از دست بدهند یا به گفته‌ی سورکین وقتی تمدن‌ها از پویایی فرهنگی بازمانند، دوران تباهی فرا می‌رسد... لذا زوال دموکراسی و کاهش اعتبار دموکراسی غربی موضوعی نیست که منحصر به کشوری خاص باشد. امروزه، هم اصول دموکراسی لیبرال مورد تردید قرار گرفته و هم مشارکت مردم که یا دچار بی‌علاقگی می‌شوند یا تحت تأثیر عوامل غیرسیاسی مانند فوتبال، تبلیغات سینما و غیره، چهره‌های عمومی را بر چهره‌ها و نیروهای سیاسی ترجیح می‌دهند.»^(۳)

1 - Atomisation.

۲ - پرویز پیران، «نگاهی به تحولات پایان قرن بیستم» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۰۲ - ۱۰۱، بهمن، اسفند ۱۳۷۴، ص ۷.

۳ - احمد نقیب زاده، «واکنشهای سیاسی و نشانه‌های انحطاط دموکراسی در ایتالیا»، اطلاعات سیاسی، اقتصادی شماره‌های ۸۲ - ۸۱، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۳۵.

به نظر می‌رسد که ارزش «اعتماد» به عنوان یک سرمایه‌ی گرانبهای اجتماعی و اقتصادی در جوامع غربی لیبرال رو به کاهش است، این در حالی است که بسیاری از متخصصان غربی درصدد احیای این ارزش در جوامع خود هستند.

از جمله صاحب نظرانی که در این زمینه قلم زده‌اند، فرانسیس فوکویاما (شارح نظریه خوشبینانه‌ی پایان تاریخ) است که در کتاب جدید خود به نام «اعتماد» [بحران اعتماد]، به تشریح ضرورت وجود «اعتماد» در لیبرال دموکراسی غربی پرداخته است. در واقع فوکویاما درصدد احیای ارزشی است که سال‌ها پیش از جامعه‌ی غربی رخت بر بسته است.

آنچه اهمیت دارد این است که فوکویاما «بحران اعتماد» و کتاب با این عنوان را پس از ارایه‌ی نظریه و کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان» می‌نگارد. نظریه‌ی پایان تاریخ، «لیبرال دموکراسی» را شکل نهایی و حکومت پیروز در جوامع بشری و نقطه‌ی پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و پایان تاریخ می‌داند! اما در کتاب «اعتماد» نگاه نویسنده نگاهی است درون‌نگرایانه و همراه با آسیب‌شناسی و هشدار. ارزیابی‌های فوکویاما از جوامع غربی، بی‌تردید برای جهان سوم که به نسخه برداری کورکورانه از الگوهای غربی در شتابند، حائز اهمیت است. وی ضمن تأکید بر مبانی فرهنگی، بر ضرورت ارتقای روح کار جمعی، وجدان کاری، سطح اعتماد و روحیه‌ی مردم‌آمیزی خودجوش در جوامع لیبرال دموکراسی (به ویژه آمریکا) پای فشرده و این موارد را رمز موفقیت‌های پایدار در جوامع بحران‌زده‌ی مزبور دانسته است.^(۱)

۱ - برای اطلاع بیشتر رک به: مجتبی امیری، «پایان تاریخ» و «بحران اعتماد» بازنشاسی

ارائه‌ی رویکرد تطبیقی به مردم سالاری دینی

پژوهش حاضر تا حدود معتنا بهی ضعف‌ها و تعارض‌های نظری و عملی دموکراسی را عیان ساخت؛^(۱) گرچه به هیچ وجه نیز منکر پاره‌ای از شایستگی‌های آن نیست، طرفداران دموکراسی نیز معترف به این معایب هستند، ولی ادعا می‌کنند که اگر چه دموکراسی‌های غربی با تئوری دموکراسی محض فاصله‌ی زیادی دارند؛ دست کم به اهدافی که توده‌های مردم در طول تاریخ مدنظر داشته‌اند و به جامعه‌ای که انسان‌ها از نظر مادی و در آرزوی رسیدن به آن بوده‌اند، نزدیک‌تر هستند.

حتی اگر با خوشبینی این ادعا پذیرفته شود، به هیچ وجه نمی‌توان الگوی بحران زده‌ی دموکراسی و تمامیت آن را به عنوان الگوی نهایی و برترین نظام سیاسی به شمار آورد و آن را برای کلیه‌ی نظام‌ها توصیه نمود و به قول «دوبنوا»:

«اگر دموکراسی به معنای غربی آن ریشه در تاریخ و تشکیلات و نهادهای سیاسی اروپا دارد و اگر دموکراسی لیبرال با اخلاق یهودی و مسیحی و نیز با فلسفه‌ی روشنگری اروپا در قرن هیجدهم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اندیشه‌های فوکویاما، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌ی ۹۸ - ۹۷، مهر و آبان ۷۴، ص ۱۳.

۱ - از ناشایستگی‌های دموکراسی نیز چنین یاد شده است: حکمرانی جهالت، مطلوبیت ثروت، نبود حرکت اکثریت، تردید درباره‌ی اصل نمایندگی، سوءاستفاده از اصل برابری، آموزش مدنی نادرست دموکراسی، جلوگیری از پیشرفت علمی و هنری و ادبی مردم، تردید در ارزش اخلاقی دموکراسی، مخالفت با فردیت و آزادی، برتری منافع محلی بر منافع ملی، هزینه‌ی زیاد حکومت، حکمرانی عوام، بی‌ثباتی حکمت، تشویق مبارزه‌ی طبقاتی، سیاست حزبی شرکونه‌ی دموکراسی، پیچیده شدن تصمیم‌گیری سیاسی، (ر.ک به: عبدالرحمن عاتم، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۳، ص ۳۱۱ - ۳۰۴ با تلخیص).

عمیقاً مربوط است، پیاده کردن چنین نظامی در کشورهای جهان
سوم را چگونه باید توجیه کرد»^(۱).

نظامی که مبتنی بر مفهومی آشفته است و به تعبیر کارل کوهن - از
مدافعین دموکراسی - «در نتیجه‌ی بی‌بند و باری لفظی، آشفتگی فکری، و
حتی اندکی فریبکاری عمدی، اصطلاح دموکراسی تا حد زیادی معنی خود
را از دست داده است. این اصطلاح، که در جهان سیاست تقریباً به هر چیزی
اطلاق می‌شود، به جایی رسیده است که دیگر تقریباً هیچ معنایی ندارد»^(۲)
کوهن، چاره‌ی معایب دموکراسی را نه در خوشبینی و نه در بدبینی بدان
می‌بیند بلکه معتقد به تلاش برای بهبود و رفع معایب آن است.^(۳)

باید اذعان نمود که دموکراسی در بهترین شکل و کارآمدترین صورت،
تنها تأمین‌کننده‌ی مصالح مادی مردم است، در حالی که حکومت اسلامی
علاوه بر این، وظیفه‌ی اصلی خود را انسان‌سازی و بازسازی و ارتقای امور
معنوی مردم به شمار می‌آورد و به عنوان اصلی‌ترین ممیزه‌ی خود با لیبرال
دموکراسی، خدامداری را جایگزین فردگرایی و انسان‌محوری می‌کند. تا
جائی که حتی عده‌ای از اندیشمندان معاصر اسلامی، ترجیح داده‌اند به
جای کلمه مردم سالاری دینی، از واژه‌هایی مانند «دین سالاری مردمی»^(۴) و

۱ - آن دوبنوا، دموکراسی و حاکمیت مردم و پلورالیسم، پیشین، ص ۳۰.

۲ - کارل کوهن، دموکراسی، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی، تهران، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص
۱۴.

۳ - ر.ک به: همان، ص ۴۱۷.

۴ - برای نمونه ر.ک به: (آیت الله) محمدرضا مهدوی کنی، «مردم سالاری دینی یا دین
سالاری مردمی؟»، پیام صادق، شماره‌ی ۴۴، آذر و دی ۱۳۸۱، ص ۶-۲.

یا «دموکراسی قدسی»^(۱) استفاده نمایند. همچنین اصل نسبیت اخلاقی و ارزشی، و آزادی‌های منفی گونه دموکراسی غربی، در اندیشه‌ی حکومت اسلامی جایی نداشته و مردود است و آزادی تنها در محدوده‌های اسلامی قابل پذیرش است.

در مردم سالاری دینی، اصالت فرد و فردگرایی افراطی لیبرال دموکراسی نفی می‌شود گرچه اعتقاد به ارزش والای فرد و حقوق و آزادی‌های فردی مانند حق مالکیت، تأمین جانی و مالی، و... از جایگاه عالی‌ای در این نحله برخوردار است. در مردم سالاری دینی، ضمن احترام به حقوق فرد، جمع اصالت داشته و این باور وجود دارد که فرد همیشه قادر به تشخیص عقلانی مصالح خود نیست و انزال شرایع الهی و پیامبران در حقیقت، جهت مساعدت انسان‌ها و جوامع صورت گرفته است تا در انتخاب راه درست و مشی در آن، یاری‌گر افراد باشند.

مردم سالاری دینی ضمن رد تساهل و رواداری افراطی لیبرال دموکراسی، با اعتقاد به خاتمیت و جامعیت و علو اسلام نسبت به کلیه‌ی ادیان، افراد را در انتخاب آزادانه‌ی عقاید در کلیه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی، صاحب اختیار دانسته و معتقد به عدم تفتیش و بازخواست عقیدتی از سوی دولت است.

مردم سالاری دینی، حکومت مشروع را تنها مبتنی بر اصل «رضایت» و قرارداد اجتماعی نمی‌داند، بلکه وجه اصلی مشروعیت را به واسطه‌ی امر الهی بودن حکومت، در مقبولیت شرعی آن می‌داند و آنگاه رضایت مردم را

۱ - برای نمونه رک به: علی اکبر ارشاد، دموکراسی قدسی، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و

در قالب شریعت و محدوده‌ی آن می‌پذیرد و فعلیت حکومت را حاصل مطاوعت و همراهی مردم به شمار می‌آورد. بدین ترتیب برخلاف دموکراسی، منشاء قدرت و قانون و حاکمیت، اراده‌ی الهی و سپس در این چارچوب، مبتنی بر اراده‌ی مردم است.

در مردم سالاری دینی، سکولاریسم به معنای «عرفی شدن» و «دنیاپرستی» و یا اعتقاد به اصالت امور دنیوی و رد آنچه که غیر آن است - از جمله مذهب - جایی ندارد. همچنان که لیبرالیسم اقتصادی به معنای آزادی مطلق افراد در فعالیت اقتصادی و نفی کامل کنترل سیاسی و دخالت دولت در اقتصاد را نفی می‌کند و ضمن احترام به مالکیت‌های خصوصی، مداخله‌ی دولت در پاره‌ای از امور اقتصادی را جهت جلوگیری از ایجاد خندق‌ها و شکاف‌های طبقاتی و شکل‌گیری انحصارات، لازم می‌شمارد.

مردم سالاری دینی ضمن اعتقاد به ضرورت کسب رضایت عامه، بر این باور است که همواره خواست اکثریت؛ کاشف از حق نیست، عنایت به دیدگاه‌ها و بیانات امام علی (ع) در این زمینه بسیار راهگشا است. ایشان بر رضایت توده‌ها و اکثر مردم تأکید زیادی داشته و جلب رضایت و اعتماد آنان را ضروری؛ مفید و مشکل‌گشا و مقتضای حق می‌داند و از والی خود می‌خواهد راه موفقیت و خدمت را از طریق توده و اکثریت بجوید زیرا به تعبیر امام (ع):

«بی‌شک توده‌ها ستون فقرات جامعه‌ی دینی، تکیه‌گاه مکتب و وسیله‌ی شکست دشمنان می‌باشند. پس باید با آنها بود و بر آنها تکیه زد و به خواست و نیاز آنها توجه کرد»^(۱).

۱ - علی بن ابیطالب (ع)، نهج البلاغه، ترجمه و شرح سیدعلینقی فیض‌الاسلام، تهران، (بی‌نا)

و «محبوب امور نزد زمامدار اسلامی، باید مؤثرترین آنها در حق و فراگیرترین آنها در عدل و جامع‌ترین آنها برای رضایت عامه‌ی جامعه باشد».^(۱)

از سوی دیگر از دید امام (ع)، نظر اکثریت همواره موافق و مقارن با حق و حقیقت نیست، امام (ع) پایه‌ی حکومت خود را بر پیروی از حق و اقامه‌ی آن نهاده بود و خود، محور و مفسر حق بود. از این رو هرگاه اکثر جامعه، از حق پیروی می‌کردند، پیشرو آنان بود، ولی اگر از حق سرباز می‌زدند، او همچنان با حق بود و از جدایی اکثریت باطل، بیم نداشت. همچنان که به عمار می‌فرمود:

«ای عمار! اگر دیدی علی از راهی رفت و همه‌ی مردم از راه دیگری، تو با علی برو و سایر مردم را رها کن. یقین بدان علی هرگز تو را به راه هلاکت نمی‌برد و از شاهراه رستگاری خارج نمی‌سازد».^(۲)

از این بیانات می‌توان استنتاج نمود که مردم سالاری دینی ضمن احترام کامل به خواست مردم و نظر اکثریت و خرد و عقل جمعی، هیچ موقع، «فرد» یا «جمع» را مقدّم بر خدا و شریعت الهی نمی‌نماید و ضمن رعایت چارچوب‌های اسلامی، به مصالح جمعی اهتمام می‌ورزد و آن را برخواست و مصالح فردی مقدّم می‌کند.

اما با وجود این اختلاف‌های اساسی که بین مردم سالاری دینی و دموکراسی لیبرال وجود دارد، می‌توان مشابهت‌هایی نیز بین آنها ترسیم نمود. به عنوان نمونه میان مردم سالاری دینی و لیبرالیسم (به عنوان

۱۳۹۲ هـ.ق، ۱۳۵۱ هـ.ش، نامه‌ی ۵۳، بند ۱۳، ص ۹۹۶.

۱ - همان، بند ۱۱، ص ۹۹۶.

۲ - کنز العمال، ح ۱۲، حدیث ش ۱۲۱۲، حیدرآباد.

مهمترین منبع فکری، فلسفی و نظری نظام‌های دموکراتیک) می‌توان به موارد مشابهی مانند نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱. دفاع از دولت مشروط و مقید به قانون، آزادی‌ها و حقوق مدنی به ویژه مالکیت خصوصی، و بیزاری از قدرت خودسرانه و استبدادی اعم از طبقاتی، توده‌ای، مذهبی، حزبی و... و کوشش برای به وجود آوردن شکل‌های دیگری از کار بست قدرت اجتماعی و تحدید و مشروط نمودن حکومت به خدمت، در جهت مصالح عموم مردم و رعایت قانون.

۲. تفکیک حوزه‌های دولت و جامعه و تحدید و کنترل قدرت دولتی در مقابل حقوق فرد و جامعه و تأکید بر چندگانگی مراکز قدرت.

۳. محدود و مشخص نمودن حدود دخالت دولت در زندگی خصوصی و مدنی به قیود نیرومند و قابل اجرا و تأکید بر عدم دخالت دولت در امور خصوصی.

۴. بیان آزادانه‌ی عقاید شخصی و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی و حق انتخاب برابر و آزاد.

۵. حمایت از عدم تمرکز و پشتیبانی از آزادی‌های محلی، گروهی و خودگردانی بومی.

۶. برابر انگاشتن همه‌ی مردم در بهره‌گیری از فرصت‌ها و امکانات موجود.

۷. حمایت از نظام نمایندگی و پارلمان‌تاریسم، انتخابی شدن مناصب و تأکید بر تفکیک قوا به عنوان یکی از ابزارهای کنترل قوا و نظارت بر سه قوه.

۸. عدالت اجتماعی بر مبنای لحاظ شایستگی افراد.

همچنین به نظر می‌رسد برخی از مشابهات مردم سالاری دینی و دموکراسی‌های غربی بدین قرار باشد:

۱. مشارکت سیاسی شهروندان برای اتخاذ تصمیم در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...
۲. آزادی افکار عمومی و اتکای حکومت بر آن.
۳. ضرورت حکومت قانون و تعدد گروه‌های قدرت.
۴. وجود ساز و کارهای مشخص برای ابراز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی.
۵. قوت جامعه‌ی مدنی و خودجوشی و تکثر آن.
۶. محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی.
۷. تکثر و تعدد گروه‌ها و منافع و ارزش‌های اجتماعی.
۸. امکان تبدیل اقلیت‌های فکری به اکثریت از طریق تبلیغ نظارت گروهی.
۹. امکان بحث و گفتگوی عمومی و مبادله‌ی آزاد افکار درباره‌ی کلیه‌ی مسایل مبتلا به اجتماع.
۱۰. برابری سیاسی گروه‌های اجتماعی از لحاظ دسترسی به قدرت.
۱۱. استقلال قوه‌ی قضائیه در راستای تأمین و تضمین آزادی‌های مدنی افراد و گروه‌ها.
۱۲. تفکیک قوا یا حداقلی از استقلال سه قوه از یکدیگر.
۱۳. امکان ابراز مخالفت سازمان یافته «در نظام» و امکان وجود «اپوزیسیون قانونی».

استنتاج

در نوشتار حاضر به بسیاری از آفت‌های دموکراسی‌های غربی اشاره شد، بسیاری از این خطرات و آفات، نتیجه‌ی معایبی در دموکراسی‌های

مزبور است که این معایب در مردم سالاری دینی مشاهده نمی‌شود و به تفصیل در این باره صحبت شد. مادی‌گرایی افراطی، جایگزین نمودن انسان بجای خدا، فردگرایی مطلق، دستکاری و فریب افکار عمومی، و امکان بروز استبداد اکثریت از این قبیل است، اما مردم سالاری دینی نیز در برخی موضوعات و حوزه‌های محتمل زیر ممکن است با چالش و خطر روبه‌رو شود و به عبارتی این آفت‌ها در کمین آن است:

۱. عدم تنویر لازم ماهیت و مبانی دموکراسی دینی.
۲. امکان صوری شدن اصل برابری.
۳. عدم رفع ایرادات وارده بر رژیم نمایندگی.
۴. تعارض‌یابی روش‌های وصول به مردم سالاری دینی با مبانی آن.
۵. امکان صوری شدن اصل تفکیک قوا.
۶. عدم تبیین دقیق حقوق متعامل دولت و مردم.
۷. حاکمیت یافتن مردم سالاری نخبه‌گرا به عنوان مانعی بر سر مشارکت واقعی مردم.
۸. تحقق الیگارشی آهنین به واسطه‌ی احزاب و تبدیل احزاب به بنگاه‌های تجاری و ماشین‌های جمع‌آوری رأی در موسم انتخابات.
۹. کم‌رنگ شدن و تضعیف نقش اپوزیسیون قانونی.
۱۰. ضعیف، محدود، بی‌محتوا و صوری شدن مشارکت سیاسی.
۱۱. افزایش بی‌تفاوتی سیاسی، انفعال و از خودبیگانگی و «تمیزه شدن» اجتماعی افراد در اثر عواملی مانند ماشینیسم، افزایش مجادلات و درگیری‌های بی‌حاصل جناح‌های سیاسی حاکم.
۱۲. کاهش قدرت پارلمان به عنوان یکی از مظاهر اساسی مردم سالاری دینی.

۱۳. خطر فریب افکار عمومی و نفوذپذیری آن به واسطه‌ی عوامل مخل داخلی و خارجی.

۱۴. تضعیف بنیادها و مبانی دینی حکومت اسلامی و رواج مذهب زدایی، اباحه‌گری، لائیسزم و سکولاریسم در سطح نخبگان و خواص و آحاد اجتماع.

خوشبختانه بحث درباره‌ی ماهیت، اهداف، و مبانی مردم سالاری دینی به طور روزافزونی در کشور ما و در بین اندیشمندان و مجامع حوزوی و دانشگاهی در حال گسترش است^(۱) و امید می‌رود اندیشمندان کشور با بذل جهد و تلاش‌های بیشتر، زمینه را برای تبیین نظری و عملی این نحله‌ی مبارک فکری و نظام اداره‌ی اجتماعی محقق سازند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- برای نمونه، ر.ک به: ویژه‌نامه‌ی «دموکراسی» (تحقیقی در مردم سالاری دینی)، کتاب نقد، شماره‌ی ۲۱ - ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۰.